

نقش دلبستگی بزرگسالان در کنش‌وری ازدواج

دکتر محمدعلی مظاهری^۱

چکیده:

در این تحقیق رابطه بین دلبستگی بزرگسالان و کنش‌وری ازدواج در ۵۲ زن و شوهر ایرانی مورد بررسی قرار گرفته است. زوجین پرسشنامه‌هایی در خصوص سبک دلبستگی، ساختار خانواده و سازگاری زناشویی خود تکمیل کردند. تحلیل نتایج نشان داد که رابطه قوی و مهمی بین سبک دلبستگی (خصوصاً جفت شدن سبکهای دلبستگی زن و شوهر با یکدیگر)، ساختار خانواده و سازگاری زناشویی وجود دارد به نحوی که نشان دهنده اهمیت دلبستگی زوجین به عنوان مولفه‌ای مهم در شکل‌گیری روابط خانوادگی است. روابط بین سبک دلبستگی، ساختار خانواده و سازگاری زناشویی برای زنان قوی‌تر از مردان بوده و چنین به نظر می‌رسد که زنان بیشتر تحت تاثیر شوهرانشان قرار گرفته باشند تا شوهران تحت تاثیر زنانشان. بحث و نتیجه‌گیری مقاله عمدتاً بر دو موضوع اهمیت کشمکش فاصله در روابط ناسازگار زناشویی و تعبیر و تفسیر تفاوت‌های جنسی مشاهده شده متمرکز شده است.

کلید واژه‌ها: دلبستگی بزرگسالان، جفت شدن سبکهای دلبستگی زوجین، ساختار خانواده، سازگاری زناشویی، تفاوت‌های جنسی

مقدمه:

بالبی معتقد بود که «نظریه دلبستگی» فقط نظریه تحول کودک نیست بلکه نظریه تحول در

«گستره حیات» نیز هست (ویس، ۱۹۹۴)، وی چنین می‌نویسد: «در حالیکه رفتار دل‌بستگی در اوایل کودکی بیشتر از هر زمان دیگری قابل مشاهده است، اما می‌توان در «چرخه حیات» و به ویژه در فوریتهای آنرا مشاهده کرد» (بالی، ۱۹۷۹، صفحه ۲۳۸). پینگ هال (۱۹۹۵) استدلال کرد که دانستن اینکه شخصی وجود دارد که نگران شماست و شما را در ذهن خود دارد در هر سن و هر شرایطی نقش اساسی داشته و به عنوان یک پایگاه «ایمنی بخش» عمل می‌کند. این تصور ذهنی رفتار مستقلانه را حتی در غیبت «تصویر دل‌بستگی» پشتیبانی و تقویت می‌کند. بنابراین مفهوم دل‌بستگی در زندگی بزرگسالان نیز تحت عنوان «دل‌بستگی بزرگسالان» به کار گرفته شده است. ویس (۱۹۸۲) سه معیار اصلی تعریف‌کننده یک رابطه دل‌بستگی را در دوره طفولیت «جستجوی همجواری»^۱، «تأثیر پایگاه ایمنی بخش»^۲ و «اعتراض جدایی»^۳ دانسته است. سپس بر پایه مطالعات گسترده مصاحبه‌ای تاکید می‌کند که روابطی که معیارهای ذکر شده را دارا می‌باشند به طور منظم در پاره‌ای از روابط زندگی بزرگسالان یافت می‌شوند.

وست و شلدون کلو (۱۹۹۴) دل‌بستگی بزرگسالان را به عنوان روابط دو به دویی تعریف می‌کنند که همجواری با یک شخص ویژه و ترجیح داده شده منجر به دست یافتن به، یا حفظ شدن «احساس ایمنی» می‌گردد. برمن و اسپرلینگ (۱۹۹۴) دل‌بستگی بزرگسالان را به این صورت تعریف می‌کنند:

«دل‌بستگی بزرگسالان گرایش پایدار شخص است به تلاش ویژه برای دست یافتن به، یا حفظ همجواری و ارتباط با یک یا چند شخص خاص که توانایی فراهم آوردن سلامت و امنیت جسمی و روانشناختی وی را دارا می‌باشند» (صفحه ۸).

«ویس» (۱۹۸۲) دل‌بستگی بزرگسالان را به عنوان ایجاد یک «پیوند» توسط یک بزرگسال با بزرگسال دیگر که در جنبه‌های اساسی و مهم مشابه دل‌بستگی است که کودکان نسبت به «مراقب اصلی» خود ایجاد می‌کنند. این پیوند - درست مثل آنچه که در کودکان وجود دارد - تنها در روابطی ظاهر می‌شود که اهمیت هیجانی بسیار زیاد و محوری دارند. این دل‌بستگی در بزرگسالان نتیجه عملکرد نظام هیجانی مشابه با دل‌بستگی در کودکان است، اگرچه در جریان تحول جرح و تعدیل شده است. نکته مهمی که در تمامی تعاریف نیز به وضوح مورد تاکید قرار گرفته، این است که کنش دل‌بستگی - فراهم آوردن سلامتی و ایمنی - ثابت و تغییرناپذیر در چرخه حیات باقی می‌ماند، اگرچه مکانیزم‌های دستیابی به آن همراه با «بلوغ» ممکن است تغییر کند، اصلاح و

تعدیل شود یا تحول یابد (وست و شلدون - کالر ۱۹۹۴). نکته دیگر در این تعاریف این است که الگوهای دلبستگی بزرگسالان ریشه در روابط دلبستگی کودکانه دارند (برمن و اسپرلینگ ۱۹۹۴). شواهد مهمی وجود دارد که تایید می‌کند که نظام هیجانی دلبستگی در کودکی نقش الگوی اصلی را در نظام هیجانی دلبستگی بزرگسالان ایفا می‌کند (ویس ۱۹۹۱). بدیهی است که دلبستگی بزرگسالان واجد تفاوت‌های مفهومی و ساختاری با دلبستگی در دوره کودکی است، از جمله اینورث (۱۹۹۱) با اشاره به «معیار قوی‌تر»^۵ دانسته^۶ بالبی برای تشخیص و تعیین تصویر دلبستگی امکان فراهم آوردن این معیار را برای پیوندهای عاطفی بین بزرگسالان مورد تردید قرار داده است. اما در جای دیگر (۱۹۸۲) پذیرفته است که این مکان وجود دارد که در پاره‌ای از انواع پیوندهای عاطفی در بزرگسالان، مانند یک ازدواج خوب، هریک از همسران برخی مواقع نقش تصویر «قوی‌تر»^۷ را برای دیگری بازی کند، چنانکه هریک از دیگری آرامش و ایمنی بدست آورد. البته «ویس» (۱۹۹۱) نیز معتقد است که به نظر نمی‌رسد که در دلبستگی بزرگسالان، نه خود و نه تصویر دلبستگی به عنوان داناتر و یا قوی‌تر در نظر گرفته شده باشد اگرچه هریک ممکن است در زمانهای متفاوتی این چنین دیده شوند.

این موضوع دو تفاوت دیگر بین دلبستگی بزرگسالان و کودکان را نمودار می‌کند. چنانکه ویس (۱۹۸۲) تاکید کرده، در بزرگسالان روابط دلبستگی معمولاً بین همسالان است به جای آنکه در روابط بین طفل (دریافت‌کننده مراقبت) و مادر (مراقبت‌کننده) ظاهر شود. تفاوت دیگر در ماهیت «تقابل»^۸ است؛ اگرچه بالبی (۱۹۸۲) تصریح کرده که نظام دلبستگی - مراقبت کردن رابطه‌ای تقابلی است و یا «تشویق دو جانبه»^۹ و «تعامل متقابل»^{۱۰} بین تصویر دلبستگی و طفل مشخص می‌شود، اما در مقایسه، پویایی والد - نوزاد وسیعاً یک سویه یا یک جانبه است. والد مراقبت می‌کند و نوزاد رفتارهای دلبستگی (جستجوی مراقبت) را به نمایش می‌گذارد. در حالیکه، روابط دلبستگی در بزرگسالان فرایند متقابل‌تر یا برابرتری را می‌طلبد که در برگیرنده هر دو کنش جستجوی مراقبت (دلبستگی) و ارائه مراقبت باشد (اینورث ۱۹۹۱). به عبارت دیگر در بزرگسالان نقش‌ها (مراقبت‌کننده و دریافت‌کننده مراقبت) قابل جابجاشدن با یکدیگر هستند (وست و شلدون - کالر ۱۹۹۴).

واضح است که معیارهای بیشتری را می‌توان مورد بحث قرار داد که دلبستگی کودکان را از دلبستگی بزرگسالان متمایز می‌کنند اما تنها به ذکر چند نکته مهم دیگر اکتفا می‌کنیم: در طفولیت

و کودکی «فرایند جفت شدن»^{۱۱} مراقبت کننده و مراقبت شونده تقریباً همیشه فرایندی طبیعی است و هیچ شانس برای انتخاب وجود ندارد. اما در «دلبستگی بزرگسالان» این فرایند برای هر دو طرف رابطه مسلماً با نوعی انتخاب همراه است. تفاوت مهم دیگر از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که نظام دلبستگی در بزرگسالان در تعامل با «نظام رفتار جنسی»^{۱۲} عمل می‌کند. به عبارت دیگر دلبستگی در بزرگسالان غالباً نسبت به تصویری ایجاد می‌شود که «روابط زناشویی (جنسی)»^{۱۳} با وی نیز وجود دارد (ویس ۱۹۸۲). و بالاخره تفاوت دیگر دلبستگی بزرگسالان و کودکان در نتیجه غایبی و نهایی نظام دلبستگی است: در نوزادان و کودکان نظام دلبستگی سطح بهینه پایدار و مداوم «همجواری - فاصله»^{۱۴} با یک تصویر قوی تر / داناتر را تنظیم می‌کند و بدین ترتیب منجر به حفاظت از طفل در مقابل خطرات شده و «بقای فرد»^{۱۵} را تضمین می‌نماید. در بزرگسالان با فراهم آوردن واحد خانواده در خدمت تنظیم سطح بهینه پایدار و مداوم همجواری - فاصله با همسر است که معمولاً به افزایش امکان «بقای نوع»^{۱۶} منجر می‌شود (برمن و همکاران ۱۹۹۴).

علیرغم تفاوت‌های مفهومی دلبستگی در کودکی و بزرگسالی، فعالیت‌های نظری و تجربی در طول دو دهه گذشته (ایسورث ۱۹۸۹، ویس ۱۹۸۲، ۱۹۸۶، ۱۹۹۱) نقش و اهمیت روابط دلبستگی در چرخه حیات را به وضوح مورد تأیید قرار داده است و افزایش قابل ملاحظه‌ای در فراوانی نظریه‌ها و تحقیقات تجربی در این زمینه مشاهده می‌شود که همگی نشان دهنده این نکته‌اند که دلبستگی نقش مهمی را در پیوندهای بزرگسالان - شامل «روابط عاشقانه و زناشویی»^{۱۷} بازی می‌کند. (به عنوان مثال ماریس ۱۹۸۲، ویس ۱۹۸۲، هزن و شیور ۱۹۸۷، سیمپسون ۱۹۹۰، کیرکپاتریک و دیویس ۱۹۹۴، هزن و شیور ۱۹۸۷، هینتور شیور و همکاران ۱۹۸۸) استدلال کرده‌اند که روابط عاشقانه را می‌توان به عنوان یک فرایند دلبستگی مفهوم سازی کرد. مطابق این دیدگاه روابط ایجاد شده بین عشاق و همسران رابطه دلبستگی است با همان خصوصیتی که بالبی (۱۹۷۹) تشریح کرده است. یعنی این روابط پیوندهای عاطفی مداومی هستند که با «پویایی‌های هیجانی پیچیده»^{۱۸} مشخص می‌شوند.

شیور و هزن (۱۹۸۸) نشان دادند که در مقایسه با رویکردهای نظری دیگر به پدیده عشق و روابط عاشقانه، دیدگاه دلبستگی رویکردی فاعل کننده تر و از نظر تئوریک پایه دارتر را برای مطالعه پدیده عشق ارائه می‌کند. به طور خاص این محققین سه مزیت اصلی رویکرد نظری

دل بستگی را مورد اشاره و بحث قرار داده‌اند: نخست، چارچوب دل بستگی دیدگاهی تحولی را فراهم می‌آورد که بر اساس آن به عشق بعنوان بخش جدایی ناپذیری از پیوندهای عاطفی انسان - و نه یک پدیده جدا شده و تنها افتاده - نگاه می‌کند. دوم نظریه دل بستگی به اندازه کافی گسترده و وسیع است که گستره مسایل مربوط به روابط، مانند عشق، اضطراب، احساس تنهایی و سوگ، را دربرگیرد و این بدین معناست که نظریه دل بستگی با گستره وسیعی از مسائل مرتبط با تجربه عشق سروکار دارد. این مسایل شامل تأثیر روابط عاشقانه بر سایر روابط فرد و نیز تأثیر جدایی و فقدان می‌باشد. سوم: دیدگاه دل بستگی «روی آوردی تمام عیار»^{۱۱} است و شکل‌های سالم و ناسالم عشق را با توجه به اصول کلی مشابهی توضیح می‌دهد. به عبارت دیگر شکل‌های مختلف عشق نشأت گرفته از سازگاری‌های قابل پیش بینی فرد با شرایط خاص اجتماعی دانسته می‌شوند (فینی ونولر ۱۹۹۶).

در خلال بیش از یک دهه گذشته تحقیقات تجربی گسترده و وسیعی در مورد روابط عاشقانه از دیدگاه نظریه دل بستگی انجام شده است. یکی از مشکلات اصلی این گروه از تحقیقات این است که اکثر تحقیقات انجام شده در این زمینه یا فقط روی «زوجهای ازدواج نکرده»^{۱۲} انجام شده است و یا روی نمونه درهم آمیخته‌ای از «زوجهای ازدواج کرده»^{۱۳} و ازدواج نکرده. در حالیکه لازم است زوجهای ازدواج کرده بطور جداگانه مورد توجه قرار گیرند چرا که مشخص نیست که آیا می‌توان یافته‌های این گونه تحقیقات را به روابط زناشویی گسترش و تعمیم داد. ازدواج در مقایسه با روابط غیر ازدواج رابطه‌ای جدی تر و طولانی تر است که هر دو طرف را مجبور به پذیرفتن مسئولیت بیشتر کرده و نیز عوامل دیگری از جمله ساختار خانواده را نیز درگیر میکند. یکی از مسایل مهمی که ممکن است در مطالعه دل بستگی و خانواده‌ها مطرح شود رابطه بین دل بستگی و «کنش‌وری خانواده»^{۱۴} است.

علیرغم وجود زمینه‌های نظری قدرتمندی که حاکی از ارتباط و پیوستگی بین دل بستگی و ساختار خانواده می‌باشد (بینگ هال و استیونسن - هایند ۱۹۹۱، ماروین و استوارت ۱۹۹۰، استیونسن - هایند ۱۹۹۰، بینگ هال ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱، دانلی ۱۹۹۳، هرد ۱۹۸۲، دیویس و کامینگ ۱۹۹۴) تا آنجا که مؤلف می‌داند هیچ تحقیق تجربی درباره این مسئله به عمل نیامده است. هدف اصلی این مطالعه اندازه گیری توانایی الگوی دل بستگی بزرگسالان در پیش بینی کیفیت روابط زناشویی و ساختار خانواده در زوجینی است که سالها از ازدواج آنها می‌گذرد. موضوع اصلی

مورد علاقه جفت شدن الگوهای دلبستگی در این زوجین بوده است. هدف دوم این مطالعه، جستجوی امکان تأثیر تفاوت‌های فرهنگی در این زمینه بوده است که از طریق جمع‌آوری داده‌ها از جامعه‌ای که روشها و شیوه‌های ازدواج کردن و نیز روابط پیش از ازدواج کاملاً متفاوت از جوامع غربی - که اکثر دانسته‌های فعلی ما در خصوص دلبستگی بزرگسالان از آنجا می‌آید - دارد، می‌باشد.

روش تحقیق

نمونه تحقیق: به عنوان بخشی از یک مطالعه بزرگتر در مورد خانواده‌های ایرانی، ۵۲ زوج (زن و شوهر) در این تحقیق شرکت کردند. همه زوجها از خانواده‌های هسته‌ای، مرتبط ایرانی بودند که در اصفهان زندگی می‌کردند و بین ۵ تا ۲۰/۵ سال از ازدواج آنها می‌گذشت و میانگین مدت ازدواج نیز ۷/۶ سال (انحراف معیار ۲/۵۰) بود. ازدواج فعلی ۹۶٪ زنان و شوهران نخستین ازدواج آنها بود. دو نفر از زنان و دو نفر از مردان قبل از ازدواج فعلی، ازدواج کرده بودند. در حالیکه دو نفر از این چهار نفر دلیل جدائی در ازدواج قبلی خود را مشخص نکرده‌اند، یکی از شوهران و یکی از زنان گزارش داده‌اند که از همسر سابق خود طلاق گرفته‌اند. متوسط تعداد فرزندان در هر خانواده ۲/۳ بود. اکثریت قابل توجهی (۷۵٪) از خانواده‌ها ۲ فرزند داشتند، ۱۹/۲٪ از آنها ۳ فرزند، ۳/۸٪ آنها ۴ فرزند و یک خانواده (۱/۹٪) ۵ فرزند داشتند. لازم به توضیح است که یکی از شرایط انتخاب خانواده‌ها به عنوان گروه نمونه دارا بودن حداقل دو فرزند یازده تا بیست ماهه و ۴ تا ۶ ساله بود (جدول ۱).

جدول ۱- اطلاعات سنی زنان و شوهران

سن زنان به سال			سن شوهران به سال		
میانگین	انحراف معیار	گستره سنی	میانگین	انحراف معیار	گستره سنی
۳۳/۹	۳/۵۰	۲۹-۴۴	۲۸/۷	۲/۲۳	۲۰-۴۰

از ۵۲ زن، ۱۷ نفر (۳۳٪) به طور تمام وقت شاغل بودند و ۳۴ نفر باقیمانده (۶۷٪) خانه‌دار بودند. همه شوهران به طور تمام وقت شاغل بودند. در رابطه با تحصیلات ۱۲ نفر (۲۳/۵٪) از زنان دارای تحصیلات پایین‌تر از دیپلم بودند، ۲۲ نفر (۴۳/۱٪) دیپلم داشتند و ۱۷ نفر باقیمانده (۳۳/۳٪) دارای تحصیلات دانشگاهی (فوق دیپلم تا دکتری) بودند. یکی از زنان وضعیت شغلی

و تحصیلی خود را گزارش نکرده بود. از ۵۲ شوهر، ۱۵ نفر (۲۸/۸٪) دارای تحصیلات زیر دیپلم، ۱۷ نفر (۳۲/۷٪) دارای دیپلم و ۲۰ نفر باقیمانده (۳۸/۵٪) دارای تحصیلات دانشگاهی بودند.

ابزارهای اندازه گیری

الف) مقیاس ارزشیابی سازگاری و پیوستگی خانواده - ویرایش سوم FACES III^{۲۲} (السن و همکاران ۱۹۸۵): این مقیاس به منظور ارزیابی کنش وری خانواده براساس الگوی سیرکامپلکس^{۲۳} طراحی و تهیه شده است و یکی از پر کاربردترین مقیاسهای مورد استفاده برای اندازه گیری ساختار خانواده می باشد. این مقیاس یک پرسشنامه خود گزارش دهی است که هریک از اعضای خانواده به طور جداگانه آن را پر می کنند. یعنی اطلاعات مربوط به طبیعت و ماهیت خانواده از چندین عضو جمع آوری می شود. بدین ترتیب دیدگاههای مختلف اعضای خانواده را در ارزیابی خانواده به عنوان یک نظام سازمان یافته، در نظر می گیرد. (مینوچین ۱۹۸۸) این مقیاس که سومین تجدید نظر FACES می باشد به منظور اندازه گیری دو بعد اصلی الگوی سیرکامپلکس یعنی «پیوستگی» و «سازش پذیری» خانواده، طراحی شده است (السن و همکاران ۱۹۸۵). FACES III شامل ۲۰ سوال از نوع لی کورت می باشد. برای طبقه بندی خانواده ها با تعریف چهار سطح روی هریک از ابعاد «رها شده»^{۲۴}، «جدا شده»^{۲۵}، «پیوسته»^{۲۶} و «ادغام شده»^{۲۸} روی بُعد پیوستگی و «بی نظم»^{۲۷}، «انعطاف پذیر»^{۲۸}، «ساخت یافته»^{۲۹} و «انعطاف ناپذیر»^{۳۰} روی بُعد سازش پذیری) و عمود کردن این دو بعد بر یکدیگر یک «تپ شناسی» شکل داده می شود که شامل تشریح و توصیف ۱۶ نوع مختلف از نظامهای زناشویی و خانواده است. انواع مرکزی تر انواعی هستند که عمومی ترند و چنین فرض شده است که خانواده ها و زوجینی که دارای مشکل هستند معمولاً در انواع کناری طبقه بندی می شوند (السن و همکاران ۱۹۸۳). این ۱۶ نوع خانواده را می توان در ۳ گروه کلی تر و پایه ای تر «متعادل»^{۳۱}، «کناری»^{۳۲} و «افراطی»^{۳۳} قرار داد. السن چنین فرض کرده که تفاوت بین ادارک شخص از اینکه خانواده چگونه کنش می کند و به طور ایده آل خانواده چگونه باید کنش کند، اندازه گیری مستقیم رضایت از خانواده^{۳۴} را فراهم می آورد. بنابر این مقیاس به شکلی طراحی شده است که توصیف وضعیت ادارک شده و وضعیت ایده آل نظام زناشویی و خانواده را به دست آورد.

در خصوص ویژگیهای روان سنجی، همبستگی گزارش شده بین پیوستگی و سازش پذیری تقریباً صفر بوده است ($r=0/003$) و این بدین معناست که دو بعد کاملاً مستقل از یکدیگرند.

روایی و اعتبار درونی مقیاس ۰/۷۷ برای «پیوستگی» و ۰/۶۲ برای «سازش پذیری» برآورد شده است (ون دک و اکیلاد ۱۹۹۳).

ب) آزمون سازگاری زناشویی MAT^{۳۷} (لاک و والاس ۱۹۵۹): این مقیاس یک پرسشنامه خود گزارش دهی کوتاه است که به منظور اندازه گیری کیفیت کنش وری ازدواج طراحی شده است. «ام، ای، تی» معمول ترین ابزار اندازه گیری بکار برده شده در این زمینه است «هریس و وستویس ۱۹۸۹، بیلینگر ۱۹۷۹». این پرسشنامه حاوی ۱۵ ماده است که نشان می دهند تا چه حد پاسخ دهنده با همسر خود در خصوص تعدادی از فعالیتهایی که در سازگاری زناشویی نقش بنیادین دارند، موافق است. مقیاس بایستی به وسیله هریک از زوجین به طور جداگانه تکمیل شود و بدین ترتیب امکان اندازه گیری کلی سازگاری زناشویی بر پایه «ادراک بین فردی»^{۳۸} از روابط زناشویی را فراهم می آورد. (هریس و وستویس ۱۹۸۹). گستره نمرات MAT می تواند از ۲ تا ۱۵۸ باشد. نمرات پایین «نارضایتی»^{۳۹} و نمرات بالا رضایت را نشان می دهند و میانگین نمرات برای مردان ۱۱۰ و برای زنان ۱۰۸ است. نمرات ۱۰۰ و بالاتر به طور کلی رضایت از ازدواج را نشان می دهد و نمرات پایین تر از ۱۰۰ نشان دهنده «تیدگی در روابط زناشویی»^{۴۰} است. میانگین نمره سازگاری برای یک «گروه به خوبی سازگار شده»^{۴۱} ۱۳۵/۹ و میانگین نمرات برای یک «گروه ناسازگار»^{۴۲} ۷۱/۷ است. آزمون سازگاری زناشویی «لاک - والاس» در ادبیات روانشناختی به عنوان ابزار معتبر اندازه گیری رضایت از ازدواج شناخته می شود. (کلمن و میلر ۱۹۷۵، لاک و والاس ۱۹۵۹، ویس و مارگولین ۱۹۷۷). این آزمون با کاربرد «روش دو نیمه کردن»^{۴۳} پایایی و روایی بسیار بالای ۹۰٪ را نشان داده است. همچنین آزمون «ام، ای، تی» با ایجاد تمایز واضح و آشکار بین همسرانی که به خوبی سازش یافته اند و آنهایی که در ازدواج خود دچار تنیدگی هستند، اعتبار بسیار بالایی نشان داده است (لاک و والاس ۱۹۵۹).

ج) سبکهای دل بستگی بزرگسالان (هزن و شیور ۱۹۸۷): این آزمون یک ابزار اندازه گیری تک عاملی خود گزارش دهی است که با روابط بزرگسالان تطبیق داده شده است. بر پایه این فرض که مشابهتهایی از سبکهای دل بستگی نوزاد - مراقبت کننده را می توان در روابط بزرگسالان نیز یافت (فینی ۱۹۹۴)، این ابزار اندازه گیری حاوی سه عبارت توصیفی از احساسهای فرد درباره راحتی با نزدیکی و صمیمیت در روابط است. این توصیفا بر پایه تعمیم توصیفهای اینورث و همکاران (۱۹۸۷) از طبقه بندیهای دل بستگی نوزادان (ایمن، اجتناب گر و دوسوگر) و تبدیل آنها به

صورتی که متناسب با روابط بزرگسالان باشد تهیه شده‌اند. هر توصیف یکی از سه سبک دل بستگی را نشان می‌دهد. آزمودنیها بایستی یکی از توصیفها را که بهتر از همه احساس آنها را در روابط نزدیک و صمیمی توصیف می‌کند، انتخاب کنند (هزن و شیور ۱۹۸۷). خصوصیات روان‌سنجی این ابزار خود گزارش دهی را رضایت بخش گزارش کرده‌اند. این ابزار نشان داده است که می‌تواند به شکلی بسیار قدرتمند خصوصیات ارتباطی را پیش بینی کند (فینی و نولر ۱۹۹۰). علیرغم نیاز به روشهای معتبرتری برای اندازه گیری دل بستگی بزرگسالان، ابزار ساده طبقه بندی «هزن» و «شیور» همچنان مورد استفاده و علاقه بسیار است. فینی و نولر (۱۹۹۶) پیشنهاد کردند که تاکید بر تفاوت‌های فردی در تجربه‌های ارتباطی، امکان ایجاد توازی بین سبکهای ارتباطی بزرگسالان و سبکهای اصلی دل بستگی نوزادان و نیز اجرای سریع و آسان این مقیاس عوامل اصلی حفظ علاقمندی و کاربرد فراوان این آزمون می‌باشند.

روش انتخاب اجباری پاره‌ای محدودیت‌های روان‌سنجی و آماری ایجاد می‌کند. به منظور غلبه بر این محدودیتها و مشکلات پاره‌ای از محققان (به عنوان مثال: لوی و دیویس ۱۹۸۸، فینی و نولر ۱۹۹۰) این توصیفها را به کار برده‌اند، اما از پاسخ دهندگان خواسته‌اند تا کاربرد پذیری هر یک از توصیفهای سه گانه را در مورد توصیف خودشان روی یک مقیاس لیکرت نشان دهند. این فرایند در مطالعه حاضر دنبال شده است و با کاربرد یک مقیاس نمره گذاری ۹ درجه‌ای (از کاملاً موافق تا کاملاً ناموافق) از شرکت کنندگان خواسته شد تا هر عبارت را براساس درجه‌ای که موافق احساسات و تجربیات آنها در روابط است نمره گذاری نمایند. از آزمودنیها همچنین خواسته شد که با روش انتخاب اجباری یکی از عبارتها را که بهتر از همه احساسات آنها را توصیف می‌کند انتخاب کنند. همچنانکه شیور و برمن (۱۹۹۲) توضیح داده‌اند، این دو نوع اندازه گیری مرتبط با یکدیگر ولی از نظر مفهومی متفاوت هستند. در حالیکه اولی سؤال می‌کند آزمودنی چه نوع شخصی است، دومی این نکته را مورد بررسی قرار می‌دهد که آزمودنی روی ابعاد مرتبط با دل بستگی خود را کجا قرار می‌دهد. تحلیلهایی که روی ابزار طبقه بندی انجام می‌شود منجر به تصمیم گیری در مورد نوع دل بستگی افراد می‌شود در حالیکه تحلیلهایی که روی مقیاسهای نمره گذاری انجام می‌شود منجر به تصمیم گیری درباره تناسب درجات ابعاد (یعنی ایمنی، اجتناب‌گری و دوسوگرایی)، که کم و بیش در همه افراد وجود دارد، می‌شود.

نتایج:

نتایج در دو بخش ارائه خواهد شد. در بخش اول نتایج هر یک از پرسشنامه‌ها به طور

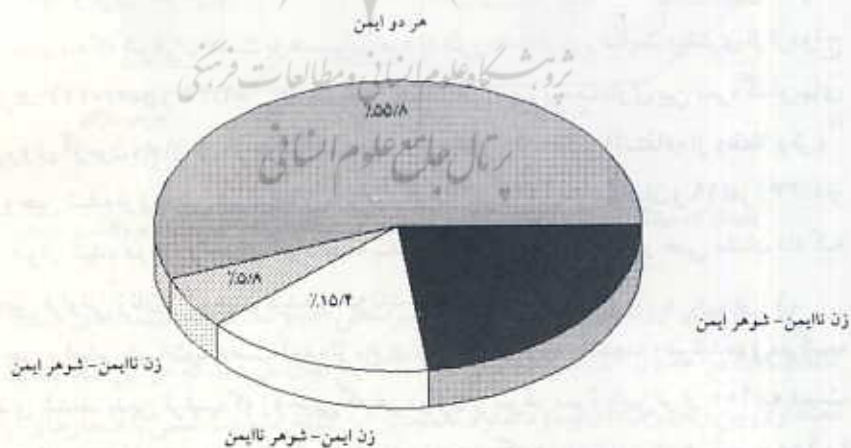
جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد و در بخش دوم به بررسی روابط بین دل بستگی، سبک خانواده و سازگاری زناشویی می‌پردازیم.

الف) سبک دل بستگی بزرگسالان: پراکنش زنان و شوهران در سبکهای مختلف دل بستگی در جدول ۲ ارائه شده است. همانگونه که مشهود است تفاوت معناداری از نظر فراوانی و پراکندگی دو گروه در طبقات دل بستگی وجود ندارد.

جدول ۲- فراوانی و درصد سبکهای زنان و شوهران

شاخص	گروهها سبک دل بستگی	شوهران			زنان		
		ایمن	ناایمن اجتناب‌گر	ناایمن مضطرب	جمع	ایمن	ناایمن اجتناب‌گر
فراوانی		۴۱	۷	۴	۵۲	۳۷	۷
درصد		۷۸/۸	۱۳/۵	۷/۷	۱۰۰	۷۱/۲	۱۳/۵

بررسی جفت شدن سبکهای دل بستگی زوجین نشان داد که ۵۶٪ از زوجین هر دو ایمن بوده‌اند. جفت شدن دل بستگی ۳۸٪ از زوجین به صورت ایمن - ناایمن (مربک) بوده است و اقلیت کوچکی (۶٪) از هر دوی زوجین دل بستگی ناایمن داشته‌اند (شکل ۱). لازم به توضیح است که هیچیک از زوجین (یعنی هر دو زن و شوهر باهم) به عنوان «ناایمن - اجتناب‌گر» طبقه‌بندی نشدند (نمودار ۱).



نمودار ۱- درصد جفتهای مختلف سبکهای دل بستگی زوجین

مقایسه نتایج آزمون سبک دل‌بستگی بزرگسالان براساس اطلاعات جمعیت شناختی زوجین نشان داد که هیچیک از زوجینی که بیش از دو فرزند داشتند به عنوان «ناایمن مضطرب» یا «سوگرا»^{۲۵} - به تنهایی یا هر دو با هم - طبقه بندی نشدند. سطح تحصیلات شوهران تفاوت‌های معناداری را در طبقه‌بندی سبک دل‌بستگی آنها ایجاد می‌کرد، فقط ۵٪ از شوهرانی که تحصیلات دانشگاهی داشتند و ۱۲٪ از شوهرانی که دیپلم متوسطه داشتند به عنوان ناایمن طبقه‌بندی شدند در حالی‌که ۵۳٪ از شوهرانی که سطح تحصیلات آنها پایین‌تر از دیپلم بود به عنوان ناایمن شناخته شدند ($\chi^2_{(1)} = 13/34$ و $p < 0/001$). همچنین نمرات آزمون سبک دل‌بستگی بزرگسالان هم در زنان و هم در شوهران همبستگی معناداری نه تنها با سطح تحصیلات خودشان بلکه با سطح تحصیلات همسرشان نیز نشان می‌داد (جدول ۳).

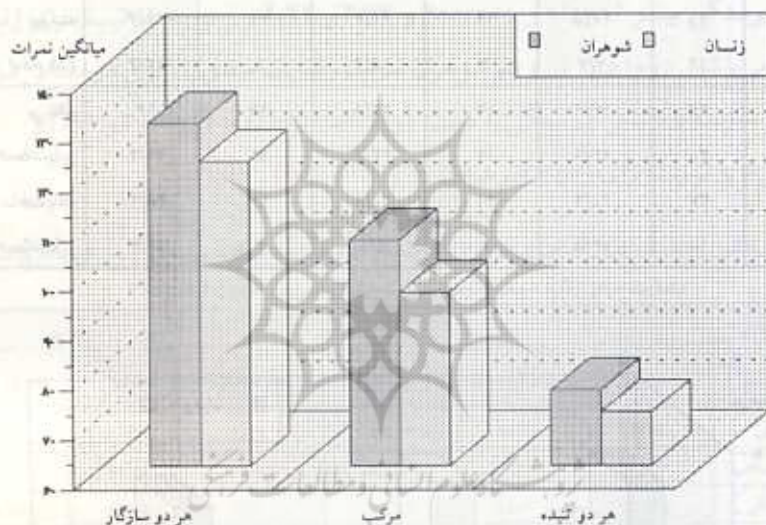
جدول ۳- ضریب همبستگی اسپیرمن بین نمرات مقیاس‌های سبک دل‌بستگی بزرگسالان با سطح تحصیلات زوجین

سطح تحصیلات	مقیاس سبک دل‌بستگی		آزمون سبک دل‌بستگی بزرگسالان (شوهران)		آزمون سبک دل‌بستگی بزرگسالان (زنان)	
	ایمن	اجتناب‌گر	مضطرب	اجتناب‌گر	مضطرب	اجتناب‌گر
زنان	۰/۳۱*	-۰/۲۶	-۰/۲۶	-۰/۲۶	-۰/۲۹*	-۰/۱۹
شوهران	۰/۳۲*	-۰/۳۱*	-۰/۲۶**	-۰/۲۶**	-۰/۳۶**	-۰/۰۳

ب) سازگاری زناشویی: میانگین نمرات در آزمون سازگاری زناشویی برای زنان ۱۰۴/۵۶ ($SD=26/22$) و برای شوهران ۱۱۲/۶۷ ($SD=23/62$) بود. آزمون استودنت بین نمرات زوجین نشان داد که شوهران نسبت به همسران خود به طور معناداری رضایت بیشتری از ازدواج خود دارند. ($t_{(51)} = 2/36$ و $p = 0/022$). همچنین همبستگی مهم و معناداری بین نمره‌گذارهای زوجین روی آزمون «ام‌ای تی» وجود داشت. ($r = 0/51$ و $p = 0/000$). با استفاده از «نقطه برش»^{۲۶} ۱۰۰٪ زوجین تنیده از زوجین غیر تنیده متمایز شدند. ۱۵ نفر (۲۹٪) از شوهران و ۱۹ نفر (۳۶٪) از زنان به عنوان تنیده در ازدواج‌های خود طبقه بندی شدند. آزمون مجذور خی نشان داد که تفاوت بین فراوانی زنان و شوهران تنیده و غیر تنیده معنادار نیست.

زوجین براساس نمرات به دست آمده از «ام‌ای تی» در سه گروه «تنیده»، «غیر تنیده» و «مرکب» طبقه‌بندی شدند. بدین ترتیب که زوجینی که هر دو زن و شوهر نمره پایین‌تر از ۱۰۰ به دست آورده بودند به عنوان «تنیده» در نظر گرفته شدند، زوجینی که هر دو زن و شوهر نمره ۱۰۰ یا بالاتر به دست آورده بودن به عنوان «غیر تنیده» طبقه‌بندی شدند و زوجینی که یکی از دو نفر (زن یا شوهر) نمره پایین‌تر از ۱۰۰ و دیگری نمره ۱۰۰ و یا بالاتر را داشتند در طبقه «مرکب» قرار

گرفتند. این طبقه بندی نشان داد که ۵۲٪ از زوجین به عنوان غیر تنیده (کنش وری سالم) شناخته شدند ۱۷٪ در گروه تنیده (ناسازگار) و ۳۱٪ در طبقه بندی مرکب که یکی از همسران تنیده و دیگری غیر تنیده است، قرار گرفتند. همگرایی و همانندی نسبتاً بالایی بین نمرات و طبقه بندی زوجین (زن و شوهرها) از کیفیت ازدواجشان وجود داشت ($P_{(تقریبی)} = ۰/۰۲۵$ و $Kappa = ۰/۳۱$). «تحلیل واریانس یک طرفه»^{۲۷} جمع نمرات «ام ای تی» بین سه گروه نشان داد که هر سه گروه هم در مردان و هم در زنان به شکل معناداری با یکدیگر متفاوت هستند ($P = ۰/۰۰۰۰$ و $F(۲, ۵۱) = ۶۸/۰۱$ برای شوهران و $P = ۰/۰۰۰۰$ و $F(۲, ۵۱) = ۳۰/۳۹$ برای زنان). نمودار ۲ میانگین نمرات هر گروه را به طور جداگانه برای زنان و شوهران نمایش می دهد.



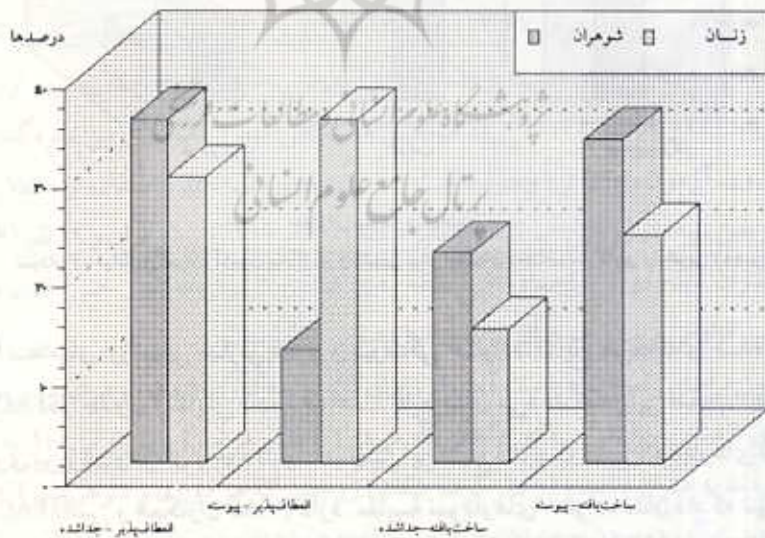
نمودار ۲- میانگین نمرات آزمون سازگاری زناشویی برای جفتهای مختلف سازگاری زناشویی زوجین

ج) نظامهای ارزشیابی سازش پذیری و پیوستگی خانواده: نتایج طبقه بندی شده آزمون FACESIII در جدول ۴ نمایش داده شده است. نتایج نشان می دهد که در این طبقه بندیها تفاوت معناداری بین زنان و مردان وجود ندارد. همچنین این نتایج مشابهت نسبی با هنجارهای ارائه شده FACESIII (السن و همکاران ۱۹۸۵) دارد. مقایسه نمودارهای خانواده نشان داد که تنها تفاوت معنادار بین دو جنس در طبقه بندی چهارگروهی است: در حالی که چارک «انعطاف پذیر -

بیوسه^{۲۸} بالاترین فراوانی را در زنان داشت (۳۴/۶٪)، این چارک پائین ترین فراوانی را در مردان (۱۱/۵٪) داشته است (p=۰/۰۴۶ و $\chi^2_{(3)} = ۸/۰۲$). اگرچه به نظر می رسد که مردان به طور خاص در هیچیک از چارکها قرار نگرفته اند (نمودار ۳).

جدول ۴- فراوانی زنان و شوهران در طبقات مختلف ابعاد آزمون PFACESIII

گروهها شاخص	هنگام درصد	شوهران		زنان		کل فراوانی	درصد
		درصد	فراوانی	درصد	فراوانی		
تلاشگر بعد و طبقه	رهاشده	۱۶/۳	۵	۶/۹	۵	۱۰	۶/۹
	جدانشده	۳۳/۸	۱۷	۴۴/۲	۲۲	۳۹/۲	۳۹/۲
	بیوسه	۳۶/۳	۲۲	۳۴/۵	۱۹	۳۹/۲	۳۹/۲
	ادغام شده	۱۳/۶	۸	۷/۷	۴	۱۲	۱۱/۵
سازش پذیری	بی نظم	۱۶	۱۵	۲۳/۱	۱۲	۲۷	۲۶
	انعطاف پذیر	۲۹/۲	۱۸	۲۳/۱	۱۲	۳۰	۲۸/۸
	ساخت یافته	۳۸/۳	۱۶	۴۰/۲	۲۱	۳۷	۳۵/۶
	انعطاف پذیر	۱۶/۳	۳	۱۳/۵	۷	۱۰	۹/۶



نمودار ۳- مقایسه توزیع زنان و شوهران در چارکهای مختلف نمودار خانواده

میانگین نمرات مقیاسهای پیوستگی و سازش پذیری در هر دو شکل ادراک شده و ایده آل در جدول ۵ برای زنان و شوهران به طور جداگانه و میانگین نمره زوجین با هم آمده است. آزمون استودنت مرتبط نشان داد که نمرات سازش پذیری زنان و مردان با یکدیگر به طور معناداری متفاوت است، یعنی زنان نسبت به شوهران سازش پذیری بیشتری را ادراک کرده و نیز می‌خواهند ($p=0/048$ و $0/018$) و $p=0/043$ و $-2/43$ و $-2/03$ به ترتیب برای شکل‌های ادراک شده و خواسته شده). مقایسه شکل‌های ادراک شده و خواسته شده مقیاسها نشان داد که تفاوت‌های معناداری بین خانواده آنچنانکه توسط زوجین ادراک شده و آنچنانکه زوجین می‌خواهند باشد وجود دارد. این تفاوتها را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد: نخست؛ هم زنان و هم شوهران خواهان پیوستگی بیشتر ($p=0/000$ و $0/000$) و $p=0/000$ و $3/79$ و $4/43$ ، به ترتیب برای زنان و شوهران) می‌باشند. دوم؛ هم زنان و هم شوهران نمرات رضایت مندی بالاتری در مقیاس سازش پذیری در مقایسه با مقیاس پیوستگی به دست آورده‌اند ($p=0/000$ و $0/005$) و $2/91$ و $4/38$ ، به ترتیب برای زنان و شوهران).

جدول ۵- میانگین و انحراف معیار نمرات فرم‌های ادراک شده و ایده‌آلی ابعاد دوگانه پیوستگی و سازش پذیری نمرات رضایت برای زنان، شوهران و میانگین نمرات زوجین در آزمون FASESIII

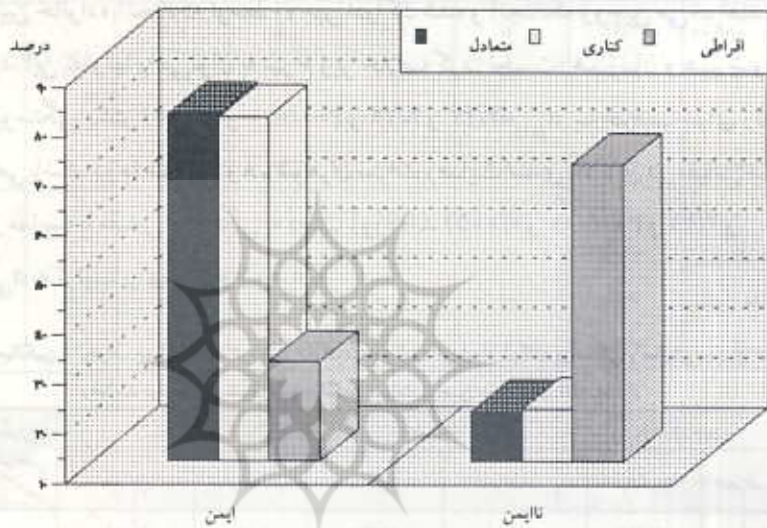
نوع مقیاس	زنان		شوهران		زوجین	
	میانگین	انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار
پیوستگی دائم	۲۰/۲۹	۵/۱۲	۳۹/۹۳	۲/۲۹	۲۰/۲۱	۳/۷۹
سازش پذیری دائم	۲۶/۱۷	۲/۲۰	۲۲/۶۱	۴/۲۸	۲۵/۳۹	۳/۲۷
پیوستگی ایده‌آلی	۲۳/۵۳	۲/۰۲	۲۶/۲۳	۵/۰۰	۲۲/۹۸	۳/۵۸
سازش پذیری ایده‌آلی	۳۲/۶۴	۵/۴۵	۳۰/۲۸	۵/۲۰	۳۱/۲۶	۲/۰۱
رضایت پیوستگی	۲/۰۷	۲/۱۲	۲/۳۰	۳/۱۹	۳/۲۱	۲/۸۶
رضایت سازش‌پذیری	۷/۱۷	۲/۱۹	۶/۲۹	۲/۰۳	۶/۲۵	۳/۲۱
رضایت خانوادگی	۱۱/۲۵	۶/۵۹	۱۰/۵۹	۵/۳۳	۹/۲۵	۲/۶۳

مقایسه اطلاعات شخصی آزمونیها، زمان و مدت ازدواج، تعداد فرزندان زوجین با نتایج آزمون نشان داد که هیچکدام از این داده‌های جمعیت شناختی قادر به پیش‌بینی نتایج نمی‌باشند.

بررسی روابط دل‌بستگی، سبک خانواده و سازگاری زناشویی

الف) نظام‌های خانواده و سبک‌های دل‌بستگی: در این مطالعه شواهد مهمی مبنی بر وجود رابطه

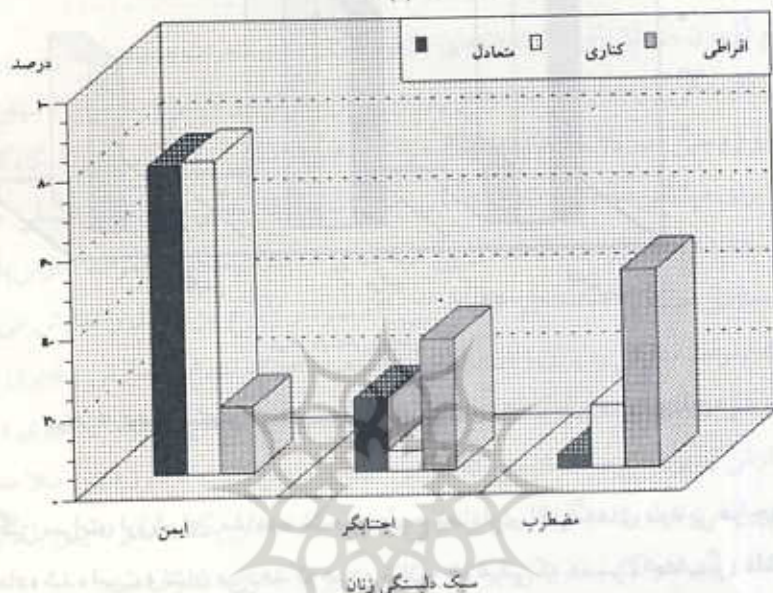
نزدیک بین الگوهای دل بستگی بزرگسالان و سبکهای خانواده وجود دارد. نمودار ۴ درصد خانواده‌های متعادل، کناری و افراطی را آنچنانکه توسط زنان و شوهران ادراک شده است، براساس گروه بندی سبکهای مختلف دل بستگی نشان می دهد. در حالیکه ۸۰٪ از گروههای متعادل به عنوان ایمن طبقه بندی شده اند تنها ۳۰٪ از گروههای افراطی سبک دل بستگی ایمن داشته اند. در مقابل ۷۰٪ از گروههای افراطی در سبکهای نایمن دل بستگی قرار داشته اند، در مقایسه با ۲۰٪ درصدی که به عنوان متعادل یا کناری بوده اند ($p=0/005$ و $\chi^2_{(1)}=11/95$).



نمودار ۴- فراوانی سبکهای دل بستگی زنان و شوهران در طبقات مختلف نمودار خانواده

بررسی زنان و شوهران به طور جداگانه نشان داد که ۳۳٪ از زنان نایمن در یکی از سبکهای افراطی خانواده طبقه بندی شدند در مقایسه با کمتر از ۳٪ زنان ایمن ($p=0/014$ و $\chi^2_{(1)}=9/82$). همچنین نگاه کنید به نمودار ۵). از سوی دیگر در شوهران هرچند که جهت تفاوتها مشابه زنان بود ولی از نظر آماری معنادار نبودند. تفاوتهای معنادار زیادی بین تأثیرات زوجین مشاهده می شود؛ ۷۳٪ از شوهرانی که همسر آنها به عنوان نایمن طبقه بندی شده است خانواده خود را خارج از گروههای متعادل ادراک کرده اند که به طور معناداری بیشتر از شوهرانی هستند که همسر ایمن داشته اند (۳۵٪ و $\chi^2_{(1)}=6/27$ و $p=0/012$). در مقابل ۷۳٪ از زنانی که خانواده خود را در

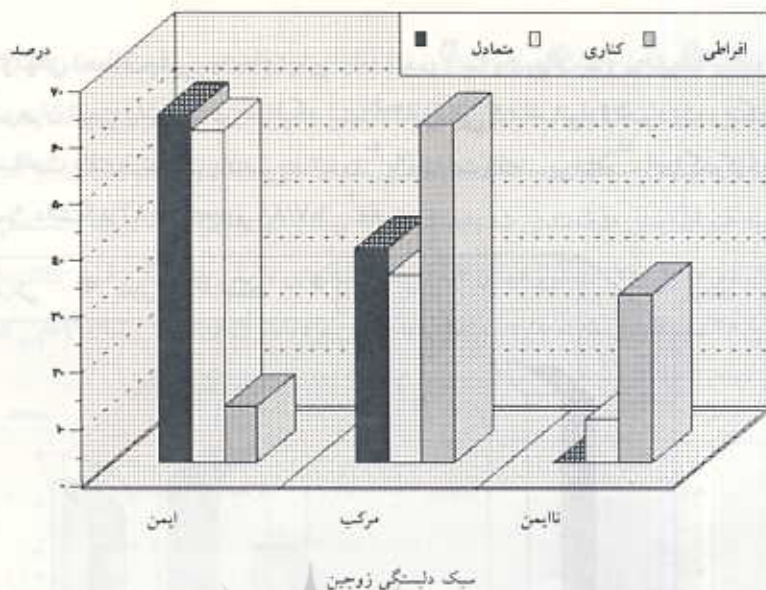
یکی از چارکهای انعطاف پذیر، «انعطاف پذیر - جدا شده»^{۲۹} یا «انعطاف پذیر - پیوسته»، ادراک کرده‌اند شوهران ایمن داشته‌اند در حالیکه تنها ۲۷٪ زنانی که خانواده خود را در یکی از چارکهای ساخت یافته، «ساخت یافته - جدا شده»^{۳۰} یا «ساخت یافته - پیوسته»^{۳۱}، ادراک کرده‌اند شوهران ایمن داشته‌اند ($\chi^2_{(1)} = 7/88$ و $p = 0/008$).



نمودار ۵- فراوانی سبکهای دل بستگی زنان در طبقات مختلف نمودار خانواده FACESIII

جدولی کردن سبکهای دل بستگی بین زوجی با طبقه بندیهای FACES III نشان داد که هیچیک از زنان یا شوهرانی که هر دو دل بستگی نایمن داشتند خانواده خود را به عنوان متعادل ادراک نکرده‌اند. در حالیکه ۶۱٪ از زنان و شوهرانی که هر دو دل بستگی ایمن داشتند و ۳۸٪ از زوجینی که هر دو نایمن بودند خانواده خود را به عنوان متعادل ادراک کرده‌اند. در مقابل ۵۰٪ از زوجینی که هر دو نایمن بودند خانواده خود را به عنوان افراطی ادراک کرده‌اند. در مقایسه با ۱۵٪ از زوجینی که یکی از همسران ایمن و دیگری نایمن بودند و تنها ۲٪ از زوجینی که هر دو ایمن بوده‌اند ($\chi^2_{(1)} = 19/26$ و $p = 0/0001$)، همچنین نگاه کنید به نمودار ۶).

تحلیلهای واریانس یک طرفه (یا در صورت عدم امکان کراسکال - والیس (K-W) روی نمرات مقیاسهای مختلف FACES که براساس سبکهای دل بستگی زوجین طبقه بندی شده بودند انجام شد.



نمودار ۶- توضیح سبک‌های دلستگی بین زوجی در سبک‌های مختلف خانواده (FACESIII)

میانگین نمرات، ارزشهای مشاهده شده و سطوح معناداری مقایسه‌های دوتایی در جدول ۶ نمایش داده شده است و نشان می‌دهد که هر دو زنان و شوهرانی که همسر «اجتناب‌گر» داشته‌اند، پایین‌ترین نمرات را در مقیاس سازش‌پذیری نیز داشته‌اند. در حالیکه شوهرانی که همسر آنها دوسوگرا بوده بالاترین نمرات را در این مقیاس به دست آورده‌اند.

جدول ۶- میانگین و نتایج تحلیل واریانس مقیاس‌های مختلف طبقه‌بندی شده براساس سبک دلستگی همسران

تحلیل واریانس			ایمن			دوسوگرا		اجتناب‌گر		شاخصی	دلتگی زن / شوهر	بعد و همسر
F	P	F/K	میانگین	میانگین	میانگین	میانگین	میانگین	میانگین				
1/2*	1/2*	1/1	0/10	2/05	29/00	23/27	22/06	زن	سازش‌پذیری واقعی شوهر			
		*	0/008	5/29	22/25	21/86	27/07	شوهر	سازش‌پذیری واقعی زن			
	*		0/031	3/72	32/22	21/12	20/26	شوهر	پیوستگی واقعی شوهر			
*	*		0/035	6/71	32/25	20/00	21/36	شوهر	پیوستگی واقعی زن			
*	*		0/050	5/97	37/70	22/71	22/07	شوهر	پیوستگی ایده‌آلی زن			
*	*		0/002	6/23	10/11	5/12	5/50	زن	فاصله از مرکز زن			

از سوی دیگر زنان و شوهرانی که به عنوان مضطرب دوسوگرا طبقه‌بندی شده‌اند و زنانی که همسر دوسوگرا داشته‌اند نمرات نسبتاً پائین تری در مقیاس پیوستگی دارند. جدول همچنین نشان می‌دهد که زنانی که شوهر دوسوگرا داشته‌اند پائین ترین نمرات را در فرم ایده آلی مقیاس به دست آورده‌اند.

انجام آزمون تحلیل واریانس اندازه‌های تکرار شده^{۵۲} روی نمرات مقیاس سازش پذیری سبکهای دل‌بستگی زوجین (در سه سطح زوجین ایمن، مرکب و نایمن) به عنوان متغیر بین آزمونیها و زوجین (در دو سطح زنان و شوهران) به عنوان متغیر درون آزمودنیها (نگاه کنید به جدول ۷ برای میانگین‌ها) نشان داد که نه تأثیر اصلی سبک دل‌بستگی و نه تأثیر اصلی جنس معنادار نیستند ($F < 1$)، در حالیکه تعادل بین طبقه‌بندی سبک دل‌بستگی و نمرات سازش پذیری همسران معنادار است ($P = 0.047$ و $F_{(2,21)} = 3.26$). نمودار ۷ نوع این تعادل را نمایش می‌دهد: در حالیکه نمرات سازش پذیری زنان بالاتر از شوهران است، نمرات سازش پذیری زنان نایمنی که شوهر آنها نیز نایمن است به شکل قابل ملاحظه‌ای کاهش می‌یابد. از سوی دیگر نمرات سازش پذیری شوهران نایمنی که همسر آنها نیز نایمن است به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش می‌یابد. به عبارت دیگر نایمن بودن و در عین حال داشتن یک همسر نایمن با تأثیرات کاملاً متضاد روی ادراک زنان و شوهران از سازش پذیری خانواده همراه است.

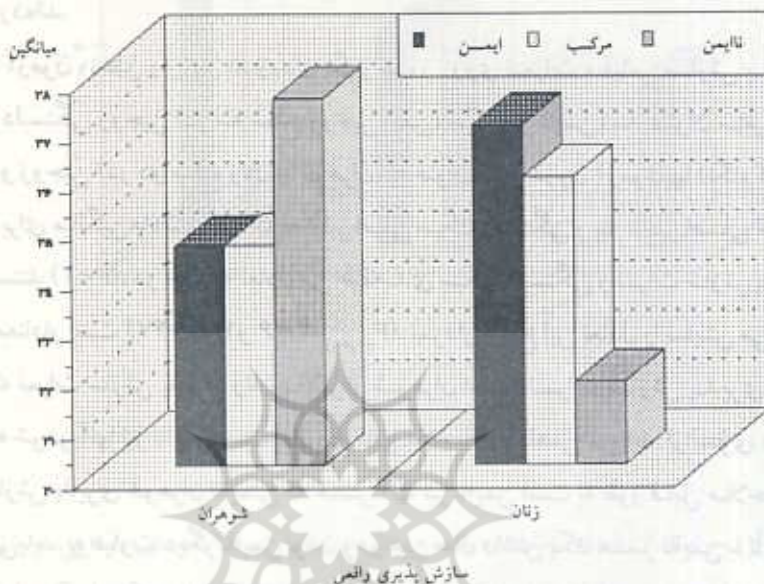
جدول ۷- میانگین و انحراف معیار سازش‌پذیری زنان و شوهران گروه‌بندی شده

بر اساس جفت‌شدن سبکهای دل‌بستگی زوجین

انحراف معیار	زنان		شوهران		سازش‌پذیری شخصی	سبک دل‌بستگی زوجین
	میانگین	انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار		
۳/۷۵	۲۲/۲۲	۲/۱۲	۲۶/۸۷			ایمن $N=29$
۵/۴۲	۲۲/۲۶	۲/۱۱	۲۵/۸۲			مرکب $N=20$
۲/۶۰	۲۷/۲۱	۷/۳۷	۲۱/۶۷			نایمن $N=3$

ب) سبکهای خانواده و سازگاری زناشویی: مقایسه نتایج FACESIII با نتایج آزمون سازگاری زناشویی (MAT) نشان داد که تفاوت‌های معناداری بین سازگاری زناشویی در الگوهای متفاوت طبقه‌بندی‌های خانواده وجود دارد. اکثر (۵۱٪) آزمودنیهایی که در آزمون FACES در چارک «انعطاف‌پذیر- جدا شده» طبقه‌بندی می‌شوند مطابق آزمون «ای تی» در ازواجهایشان تنیده

تشخیص داده شدند. در حالیکه تنها ۲۵٪، ۲۲٪ و ۲۴٪ از آزمودنی‌هایی که به ترتیب در چارکهای «انعطاف پذیر- پیوسته»، «ساخت‌دار- جداشده» «ساخت‌دار- پیوسته» طبقه‌بندی شدند در ازدواج‌هایشان به عنوان تنیده شناخته شدند ($p=0/049$ و $x^2_{(3)}=7/82$).



نمودار ۷- نمرات مقیاس سازش پذیری زنان و شوهران در طبقات مختلف سبکهای دل بستگی زوجین

در بررسی جداگانه نتایج زنان و شوهران مشاهده شد که ۷۸٪ از زنانی که در یکی از حیطه‌های متعادل FACES طبقه‌بندی شدند در آزمون «ام ای تی» به عنوان غیر تنیده در ازدواج‌هایشان شناخته شدند در حالیکه فقط ۴۸٪ از زنانی که در یکی از حیطه‌های کناری یا افراطی طبقه‌بندی شده بودند در ازدواجشان غیر تنیده تشخیص داده شدند ($P=0/026$ و $x^2_{(1)}=4/96$) اما در شوهران تفاوت‌های مشاهده شده از نظر آماری معنادار نبودند.

تحلیل واریانس یکطرفه روی نمرات کل «ام ای تی» که براساس طبقات نمودار خانواده در FACES III گروه‌بندی شده بودند، نشان داد که زنانی که در چارک «انعطاف پذیر- جدا شده» بودند از نظر وضعیت زناشویی تنیده‌ترین گروه بودند ($88/20$ = میانگین و $30/26$ = انحراف معیار) و زنانی که در چارک «انعطاف پذیر- پیوسته» قرار داشتند بیشترین رضایت را از وضعیت زناشویی خود داشتند ($114/72$ = میانگین، $15/87$ = انحراف معیار، $P=0/026$

$F_{(3,51)} = 3/37$. مقایسه طبقات مختلف مقیاس پیوستگی نشان داد که زنانی که به عنوان رها شده طبقه بندی شده اند پایین ترین نمرات را در آزمون سازگاری زناشویی داشته ($SD = 29/60$ و $M = 65/40$) و به طور کاملاً معناداری از سه گروه دیگر یعنی گروه های جدا شده ($SD = 24/92$ و $M = 102/41$) پیوسته ($SD = 18/220$ ، $M = 115/46$) و ادغام شده ($SD = 25/33$ ، $M = 104/75$) متمایز می شوند ($F_{(3,51)} = 6/53$ ، $p = 0/001$) .

دل بستگی و سازگاری زناشویی

جدولی کردن سبک دل بستگی زنان با نتایج آزمون سازگاری زناشویی نشان داد که تعداد بیشتری از زنان نایمن در ازدواجشان به عنوان تنیده تشخیص داده شده اند (47%) در مقایسه با 18% از زنان ایمن ($F_{(1)} = 5/000$ ، $p = 0/025$) . تحلیل واریانس تک عاملی^۳ روی جمع نمرات سبکهای مختلف دل بستگی نشان داد که زنان مضطرب دوسوگرا به طور معناداری نمرات پایین تری ($SD = 28/84$ و $M = 76/57$) نسبت به زنان ایمن ($SD = 23/24$ و $M = 109/62$) دارند ($F_{(3,51)} = 5/51$ و $p = 0/007$) . مقایسه سبکهای دل بستگی جفت شده زوجین با نتایج آزمون سازگاری زناشویی زنان نشان داد که 79% زنانی که ایمن بوده و شوهر ایمن داشتند در ازدواجهایشان به عنوان غیر تنیده شناخته شدند در حالیکه 57% از زنان در زوجینی که هر دو نایمن یا یکی ایمن و دیگری نایمن بودند در ازدواجهایشان به عنوان تنیده تشخیص داده شدند ($F_{(1)} = 7/10$ ، $p = 0/008$) .

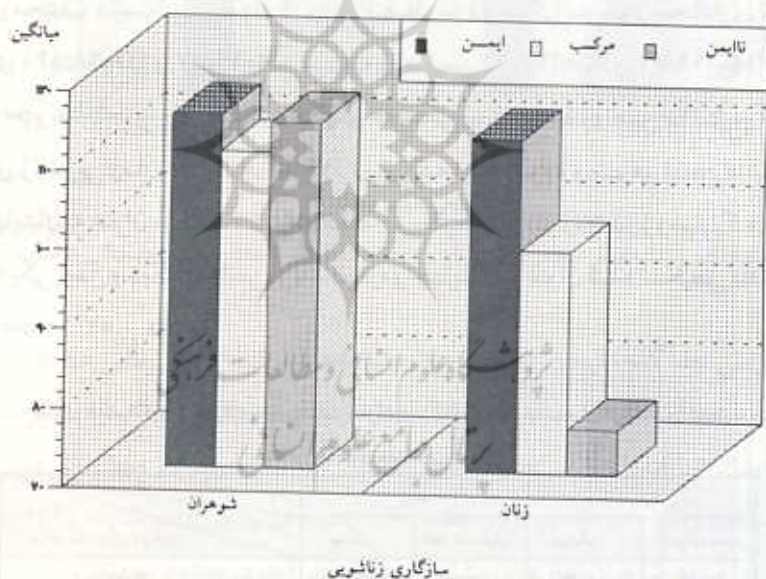
جدول ۸- میانگین و انحراف معیار نمرات سازگاری زناشویی زنان و شوهران گروه بندی شده

بر اساس سبکهای دل بستگی زوجین

انحراف معیار	شوهران		زنان		نمرات سازگاری زناشویی
	میانگین	انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار	شاخص
۲۱/۸۲	۱۱۲/۲۸	۱۹/۷۵	۱۱۲/۰۳		ایمن = ۲۹
۲۷/۵۰	۱۰۹/۹۰	۲۸/۲۶	۹۸/۰۵		مرکب = ۲۰
۱۵/۲۸	۱۱۳/۶۷	۲۳/۵۰	۷۵/۶۷		نایمن = ۳

اجرای آزمون تحلیل واریانس اندازه های تکرار شده روی نمرات سازگاری زناشویی سبکهای دل بستگی زوجین (در سه سطح زوجین ایمن، مرکب، نایمن) به عنوان متغیر بین

آزمودنیها و زوجین (در دو سطح زنان و شوهران) به عنوان متغیر درون آزمودنیها (مراجعه کنید به جدول ۸ برای میانگین‌ها) نشان داد که تأثیر اصلی سازگاری زناشویی معنادار بود ($p=0/001$ ، $F_{(1,111)}=11/65$) و تعامل معنادار و مهمی بین سبکهای دل‌بستگی زوجین و سازگاری زناشویی در زنان و شوهران وجود داشت. ($F_{(2,111)}=3/46$ ، $p=0/039$). همچنانکه در نمودار ۸ آشکار است به نظر می‌رسد که گزارشهای شوهران از سازگاری زناشویی خودشان تحت تأثیر سبکهای دل‌بستگی زوجین قرار نگرفته است اما گزارش زنان از وضعیت سازگاری زناشویی خود به شدت تحت تأثیر سبکهای دل‌بستگی زوجین قرار داشته است. هرگاه که هر دوی زوجین ایمن بوده‌اند، گزارش زنان از سازگاری زناشویی در بالاترین حد بوده است و هنگامی که یکی از زوجین نایمن بوده است نمرات گزارش شده زنان از سازگاری زناشویی خود پایین می‌افتد و اگر هر دوی زوجین نایمن باشند باز هم نمرات سازگاری زناشویی زنان کاهش می‌یابد.



نمودار ۸- نمرات آزمون سازگاری زناشویی زنان و شوهران در طبقات مختلف سبکهای دل‌بستگی زوجین

آزمونهای t استودنت مستقل بین زنان و شوهران تنیده و غیر تنیده نشان داد که زنان تنیده نمره بالاتری در مقیاس دوسوگرایی مقیاس دل‌بستگی بزرگسالان ($F_{(1,95)}=4/95$ ، میانگین، $n=3/41$ انحراف معیار) از زنان غیر تنیده ($F_{(1,95)}=2/03$ ، میانگین، $n=1/88$ انحراف معیار) دارند

($t_{(۲۲۲/۲۲۲)} = -۳/۴۴$ ، $P = ۰/۰۰۲$) همچنین زنانی که شوهرانشان در مقیاس «ام-ای-تی» به عنوان تنیده شناخته شده بودند در عامل دوسوگرایی مقیاس دلبستگی بزرگسالان نمره بالاتری ($۴/۵۳ =$ میانگین، $۳/۴۳ =$ انحراف معیار) از زنانی داشتند که شوهرانشان به عنوان غیر تنیده شناخته شده بودند ($۲/۵۱ =$ میانگین، $۲/۴۲ =$ انحراف معیار، $t_{(۱۱۱/۱۱۱)} = -۲/۰۵$ ، $p = ۰/۰۵$). و بالاخره همبستگی منفی بالایی بین نمرات مقیاس دوسوگرایی آزمون دلبستگی بزرگسالان و نمرات سازگاری زناشویی در زنان ($P = ۰/۰۰۰$ و $r = -۰/۵۲$) و نیز در مردان ($p = ۰/۰۰۳$ و $r = -۰/۴۰$) وجود داشت.

بحث و نتیجه گیری

به منظور رعایت اختصار و اجتناب از ابهام نتایج حاصل از این مطالعه را در چهاربخش به شرح زیر مورد بحث و بررسی قرار می دهیم: «دلبستگی»، «دلبستگی و سازگاری زناشویی»، «دلبستگی و ساختار خانواده» و «تفاوت‌های جنسی».

الف) دلبستگی:

در میان زوجهای مورد مطالعه در این تحقیق هیچ زوج «اجتناب‌گر - اجتناب‌گر» وجود نداشت و براساس گزارش این زوجها از والدین خود نیز هیچ زوج اجتناب‌گر - اجتناب‌گری بین آنها وجود نداشته است. این الگو در یک مطالعه مقدماتی روی زوجهای ایرانی در انگلستان نیز تکرار شده است (مظاهری ۱۹۹۷). این نتایج مشابه مطالعاتی است که روی سبکهای دلبستگی زوجهای ازدواج کرده و نکرده انجام شده و شاهدهی است بر این مدعا که جور شدن خصوصیات دلبستگی زوجین با یکدیگر تصادفی نیست. قوی‌ترین یافته در این دسته از مطالعات این است که افراد ایمن تمایل بالاتری به زوج شدن با یک همسر ایمن دارند («کولینز» و «رید» ۱۹۹۰، «کرتیندن» و همکاران ۱۹۹۱، فینی ۱۹۹۴، «سنچاک» و «الشونارد» ۱۹۹۲). در مقابل زوجهای «مضطرب - مضطرب» و «اجتناب‌گر - اجتناب‌گر» زوجهای چندانی فراوانی نیستند و در واقع در بسیاری از مطالعات هیچ زوجی با این ترکیب‌ها وجود نداشته است (به عنوان مثال کیرکپاتریک و دیویس ۱۹۹۴، کولینز و رید ۱۹۹۰، برنان و شیور ۱۹۹۵).

مباحثات فراوانی در خصوص نقش دلبستگی در همسرگزینی وجود دارد. ممکن است بتوان در همسرگزینی نقشی را برای دلبستگی در فرهنگهای غربی که با روابط آزاد قبل از ازدواج مشخص می‌شوند - که نوبه خود امکان ترک و قطع رابطه را برای هر دو طرف آسانتر از ازدواج

مشخص می‌شوند - که نوبه خود امکان ترک و قطع رابطه را برای هر دو طرف آسانتر از ازدواج می‌کند - در نظر گرفت زیرا این امر به افراد اجازه می‌دهد تا قبل از ازدواج شناخت بیشتری از همسر خود به دست آورند. اما مشکل بتوان برای دلبستگی نقش قابل توجهی را در همسرگزینی در فرهنگهایی همچون ایران که نسبت به «روابط پیش از ازدواج» و «ازدواج» رویکرد متفاوتی دارند، در نظر گرفت. زیرا با توجه به فرایند ازدواج در ایران واضح است که زوجین قبل از ازدواج زمان و فرصت کافی برای شناخت کامل یکدیگر را ندارند به نحوی که به سبک دلبستگی یکدیگر واقف شوند یا تحت تأثیر آن قرار گیرند و به همین دلیل هم بسیار بعید است که همسرگزینی در زوجهای ایرانی تحت تأثیر «دلبستگی» باشد. اما از سوی دیگر عملاً فقدان حتی یک نمونه از زوجین اجتنابگر در یک نمونه بیش از ۲۰۰ زوج - در این مطالعه و دو مطالعه دیگر (مظاهری ۱۹۹۷) - این سوال را بر می‌انگیزد که اگر این نتایج نتیجه جفت شدن غیر تصادفی زوجین نیست، پس چیست؟ این نکته ما را به این فرض رهنمون می‌کند که در فرهنگ ایرانی «زوج اجتنابگر - اجتنابگر» آنقدر غیر طبیعی و ناهمگن است که حتی خود را در روابط مقدماتی و اولیه نشان داده و بنابراین از ایجاد نامزدی جلوگیری می‌کند و یا اینکه زوجهای اجتنابگر - اجتنابگر در میان آن گروه از زوجهایی بوده‌اند که از دواجهایشان ادامه نیافته است. به عبارت دیگر تا آنجا که دلبستگی زن و شوهر مد نظر است، جفت شدن زوج اجتنابگر - اجتنابگر در جریان ازدواج قادر به تداوم بلند مدت نیست زیرا این زوجها در بین ناشادمان‌ترین و سست‌ترین ازدواجها قرار داشته و بنابراین در خطر بالاتری برای جدایی و طلاق قرار دارند.

(ب) دلبستگی و سازگاری زناشویی:

داده‌های تحقیق حاضر تمایز واضح و آشکاری را بین «زوجهای ایمن و نایمن» نشان داده و چنین پیشنهاد می‌کند که در خصوص سازگاری زناشویی، زوجین نایمن ضعیف‌ترین و پایین‌ترین سازگاری را و زوجهای ایمن بالاترین سازگاری را نشان می‌دهند. زوجهای مرکب ارزش متوسطی را در مقایسه زوجهای ایمن و نایمن به دست می‌آورند، البته از نظر آماری این زوجین با گروه نایمن تفاوت بیشتری دارند تا با گروه زوجهای ایمن. کرتیندن و همکاران (۱۹۹۱) نمونه بزرگی از زوجهای نایمن را در خانواده‌های دارای کنش وری نابهنجار پیدا کردند. این محققین گزارش دادند که از نظر تجربی این الگو همبستگی و همبندی زیادی با بدرفتاری و خشونت همسر و الگوی‌های اجتنابگر و دوسوگر در دلبستگی کودکان دارد. نتایج

همچنین نشان می‌دهند که همراهی و همایندی قوی بین سبک دلبستگی بزرگسالان و کیفیت روابط زناشویی در زنان وجود دارد. این همایندی پیشنهاد می‌کند که کیفیت روابط زناشویی زنان تحت تأثیر سبک دلبستگی آنها، سبک دلبستگی همسرانشان و نیز جفت شدن سبکهای دلبستگی زوجین تعیین می‌شود. این تفاوتها در رابطه با اضطراب برجسته‌تر بودند. در مقابل نمرات شوهران در کیفیت سازگاری زناشویی تحت تأثیر سبک دلبستگی خودشان، همسرانشان و یا جفت شدن سبکهای دلبستگی زوجین قرار نگرفته است. بسیاری از محققین گزارش کرده‌اند که ارزشیابی روابط زناشویی به طور معناداری با سبک دلبستگی خود و همسر ارتباط دارد (به عنوان مثال کولینز و رید، ۱۹۹۰، سیمپسون، ۱۹۹۰، کیرکپاتریک و دیویس، ۱۹۹۴، فینی و همکاران، ۱۹۹۴). تقریباً در همه این مطالعات الگوی نتایج به طور گسترده‌ای وابسته به جنسیت بوده است، اما هیچیک از این مطالعات رابطه معنادار مهمی را فقط برای زنان و نه برای مردان نشان نداده‌اند. دلیل این الگوی نتایج چندان روشن نیست و ما کمی بعد مجدداً به این مسأله رجوع خواهیم کرد.

ج) ساختار خانواده و سبک دلبستگی:

علاقه و هدف اصلی این مطالعه آزمودن همایندی سبک دلبستگی و ساختار خانواده بوده است. نتایج قویاً وجود چنین همایندی و همراهی را مورد تأیید قرار داده و وجود پاره‌ای تفاوت‌های جنسی را نیز برجسته کرده است. نتایج نشان داد که:

۱- به طور کلی «همایندی سبک دلبستگی» و «ساختار خانواده» برای زنان مستقیم‌تر و قوی‌تر از شوهران آنهاست. این نکته در قسمت پایانی این بخش مورد بحث و بررسی بیشتر قرار خواهد گرفت.

۲- علاوه بر همایندی بین سبک دلبستگی و ساختار خانواده «همایندی بین ساختار خانواده» و سبک دلبستگی همسر و به خصوص بین ساختار خانواده و جفت شدن سبکهای دلبستگی زوجین نیز وجود دارد. به طور خلاصه نتایج آشکار کرد که داشتن یک همسر ناایمن، یا زنانی که به عنوان ناایمن طبقه‌بندی شده‌اند باعث کاهش نمرات یکی از مقیاسهای FACES می‌گردد. چنین افرادی احتمال بسیار کمتری برای طبقه‌بندی شدن در حیطه‌های متعادل نمودار خانواده دارند. علاوه بر اینها، ناایمن بودن و داشتن یک همسر ناایمن (زوجین ناایمن) منجر به ریسک بالاتر طبقه‌بندی شدن در حیطه‌های افراطی نمودار خانواده می‌گردد.

۳- مقیاس پیوستگی در مقایسه با مقیاس سازش‌پذیری همبندی بسیار قوی‌تری را با سبک دل‌بستگی نشان داد. همچنین چنانکه قبلاً نیز اشاره شد مقایسه نتایج «ام‌ای تی» و تفاوت واقعی - ایده‌آلی آزمون FACES III نشان داد که نمرات نارضایتی در مقیاس پیوستگی همبندی نسبتاً قدرتمندی با نتایج آزمون سازگاری زناشویی داشت. این درحالی است که نه نمرات سازش‌پذیری و نه نمرات نارضایتی این مقیاس همبندی مهمی با نتایج «ام‌ای تی» نشان ندادند و این امر به این معناست که هیچیک از دو نمره قادر به اندازه‌گیری کیفیت روابط یا سازگاری زناشویی نیستند.

این امر البته غیر منتظر هم نیست چرا که از نظر تئوریک می‌توان رابطه نزدیک‌تری را بین پیوستگی آنچنانکه در «الگوی سرکامپلکس» تعریف شده است و سبک‌های دل‌بستگی انتظار داشت؛ پیوستگی یا «نزدیکی خانواده»^{۵۰}، تنظیم نزدیکی و فاصله در نظام خانواده را مد نظر قرار می‌دهد. بنابراین پیوستگی در برگیرنده عواطف بوده و متناسب با سؤال در مورد پیوندها می‌باشد (مینوچین، ۱۹۹۸). مشکل در تنظیم فاصله به عنوان عامل و زمینه اصلی اختلافها در روابط زوجین - چه در کلینیک و چه در تحقیقات - به خوبی شناخته شده است (جکوبسن ۱۹۸۹، نیپر ۱۹۷۸ و ۱۹۸۸، سولاوی و کریستنسن ۱۹۸۳). در این جدال که معمولاً هیجانهای شدیدی را نیز درگیر می‌کند، یکی از زوجین خواستار «تشریک مساعی»^{۵۱} صمیمیت و نزدیکی بیشتر است، در حالیکه دیگری برای فراغت بال، جدایی یا فاصله بیشتر تلاش می‌کند. به نظر می‌رسد که زوجین براساس یا برای نیل به دو موقعیت کاملاً متناقض و غیر قابل جمع، رفتاری می‌کنند (پیستوله ۱۹۹۴).

«پیستوله» (۱۹۹۴) پیشنهاد کرد که نظریه دل‌بستگی کمک ارزشمندی را در فهم «کشمکش فاصله»^{۵۲} فراهم می‌آورد. وی با ارجاع به جنبه محوری نظریه دل‌بستگی که می‌گوید: «نظام کنترل دل‌بستگی»^{۵۳} رابطه فرد با «نصیر دل‌بستگی» را در محدوده معینی از تعادل بین فاصله و در دسترس بودن تنظیم می‌کند (بالبی ۱۹۸۸، ص ۱۲۳)، مدعی شده است که نظریه دل‌بستگی پیش‌بینی می‌کند که یک زوج ایمن در «کشمکش فاصله» درگیر نخواهند شد. در حالیکه کشمکش فاصله در شدیدترین و هشیارترین حالت خود به عنوان یک مشکل ارتباطی اصلی و مداوم وقتی بروز می‌کند که سبک دل‌بستگی یکی از زوجین اجتناب‌گر باشد و دیگری واجد سبک دل‌بستگی دوسوگرا باشد، چرا که خصوصیت اصلی سبک دل‌بستگی اجتناب‌گر در واقع اجتناب از

صمیمیت است در حالیکه گروهی که در طبقه مضطرب دوسوگرا قرار دارند با وابستگی و تمایل شدید نسبت به تعهد در روابط مشخص می‌شوند (فینی و نولر، ۱۹۹۰). این نتایج می‌توانند به عنوان حمایت بیشتر از پیشنهاد وینه (۱۹۸۴) محسوب شوند که معتقد بود دلبستگی نقطه شروع نظام ارتباطی زوجین بوده و پایه و اساس سایر الگوها و فرایندهایی مانند صمیمیت و ارتباط محسوب می‌شود.

علاوه بر اینها پیوستگی مقیاسی قدرتمندتر از مقیاس سازش‌پذیری دانسته شده است. به عنوان مثال «گرین» و همکاران (به نقل از آلسن، ۱۹۹۱) روابط معناداری را بین مقیاس پیوستگی با سلامت و رضایت زناشویی گزارش کرد ولی همبستگی‌های معناداری بین این متغیرها با مقیاس سازش‌پذیری به دست نیاورد.

تفاوت‌های جنسی

در بخش‌های مختلف این مقاله، نتایج تحقیق تفاوت‌های جنسی برجسته‌ای را در زمینه‌های مختلف نشان داد. این تفاوت‌ها به طور عمده شامل موارد ذیل می‌شوند:

۱- نتایج نشان داد که تفاوت جنسی در خصوص پراکندگی سه سبک دلبستگی با استفاده از روش اندازه‌گیری انتخاب اجباری وجود ندارد. این نتایج با مطالعات گزارش شده در این زمینه (هزن و شیور، ۱۹۸۷، فینی و نولر، ۱۹۹۰) همایند و همگن می‌باشد. اما با استفاده از اندازه‌گیری‌های پیوسته، نتایج نشان داد که زنان در نزدیکی و صمیمیت نسبت به شوهران راحت‌تر هستند. این نتایج مشابه نتایج گزارش شده توسط «فینی» و همکاران (۱۹۹۴) است که زنان در مقایسه با مردان گزارش دادند که در نزدیکی و صمیمیت راحت‌تر هستند و در خصوص مرتبط شدن با دیگران مطمئن‌تر هستند. از آنجاکه این تفاوت تنها تفاوت معنادار بین زنان و شوهران در رابطه با ویژگی‌های مربوط به دلبستگی می‌باشد به نظر می‌رسد عامل مهمی بوده و ما مجدداً به این موضوع باز خواهیم گشت.

۲- همگنی و همبندی سبک دلبستگی و ساختار خانواده در زنان قوی‌تر از شوهران بود. همچنین در حالیکه همبندی مهم و قدرتمندی بین کیفیت روابط زناشویی زنان با دلبستگی آنها، دلبستگی شوهرانشان و جفت‌شدن سبک‌های دلبستگی زوجین وجود داشت، همبندی معناداری بین هیچیک از این متغیرها با نمرات کیفیت روابط زناشویی شوهران وجود نداشت.

شواهد نظری و تجربی نوعی تفاوت جنسی کلی را پیشنهاد می‌کنند مبنی بر اینکه عوامل مربوط به عواطف و روابط بین شخصی برای زنان مهمتر (و در نتیجه مؤثرتر) از مردان هستند. «آیلر» (۱۹۸۹) معتقد است که هرچند در زندگی بزرگسالان هم دلبستگی و هم خود مختاری اهداف مطلوب برای هر دو جنس می‌باشند، اما به مراحل هنجارهای اجتماعی دلبستگی را در زنان و خودمختاری را در مردان تشویق و تقویت می‌کنند. «گیلگان» (۱۹۸۲) بر رویکر و متفاوت زنان و مردان جوان در زندگی تاکید می‌کند: مرد جوان در پی «تحقیق بخشیدن به خود»^{۵۷} و «اثبات خود»^{۵۸} است در حالیکه زن جوان بیشتر در صدد «وقف کردن خود»^{۵۹} می‌باشد. نظریه پردازان و پژوهشگران معمولاً در مورد استناد به عوامل خانوادگی در توضیح این تفاوتها با یکدیگر توافق دارند. به عنوان مثال «هیندی» و «شوارتز» (۱۹۹۴) چنین پیشنهاد کردند که برای دختران، عوامل خانوادگی تمایل به تمرکز بر روابط بین شخصی دارند در حالیکه برای پسران به طور عمده بر «پیشرفت» و «اعتماد»^{۶۰} تمرکز دارند. «کاسپی» و «الدو» (۱۹۸۸) استدلال کرده‌اند که در پسران اجتماعی شدن، به معنای درگیر شدن در جدایی‌های خارج از خانه و فراتر از خانواده است. برای دختران، از سوی دیگر، جریان اجتماعی شدن بر پایه روابط روزمره درون خانواده است و بر روابط عاطفی با دیگران تاکید می‌کند.

۳- زنان بیشتر تحت تأثیر شوهرانشان قرار گرفته بودند تا مردان تحت تأثیر زنانشان. این نتایج مشابه نتایج گزارش شده توسط «کوهن» و همکاران (۱۹۹۲) می‌باشد مبنی بر اینکه اتصال بین الگوهای کاری روابط دلبستگی کودکانه و روابط زناشویی در زنان بوسیله کیفیت دلبستگی همسرانشان جرح و تعدیل شده است. «کاسپی» و «الدو» (۱۹۸۸) پیشنهاد کردند که حوادثی مانند ازدواج تأثیرات قوی تری بر جریان زندگی زنان در مقایسه با مردان برجای می‌گذارند.

«گیلگان» (۱۹۸۲) ضمن مطالعه دیدگاه زنان و مردان درباره روابط شخصی و تصور از خشونت، گزارش داد که مردان دنیا را به عنوان محل «مواجهه‌های مخاطره‌آمیز» و اتصالهای انفجار آمیز می‌بینند در حالیکه زنان جهان را به عنوان «دنیای مراقبت و حفاظت» می‌نگرند. وی استدلال می‌کند که مردان و زنان خطر را در موقعیت‌های اجتماعی متفاوتی ادراک کرده و به شیوه‌های متفاوتی تعبیر و تفسیر می‌کنند. برای مردان اغلب اوقات خطر از صمیمیت و نزدیکی ریشه می‌گیرد، اما برای زنان خطر از «موقعیتهای رقابت‌آمیز» ناشی می‌شود. در مطالعه دیگری «گیلگان» (۱۹۸۲) تصورات و تخیلات خشونت‌آمیز زنان و مردان را که به وسیله مجموعه‌ای از

تصاویر تحریک شده بودند مورد مقایسه قرار داد و دریافت که همچنانکه مردم در تصاویر به یکدیگر نزدیک‌تر می‌شوند تصور و تخیل در مورد خشونت در داستانهای مردان افزایش می‌یابد. برعکس هرچه مردم از یکدیگر بیشتر جدا می‌شوند خشونت در داستانهای زنان افزایش می‌یابد. زنان بیشترین خشونت را در تصویری که یک شخص تنها را نشان می‌داد فرافکن می‌کردند در حالیکه مردان اغلب بیشترین خشونت را در صحنه‌ای از تصاویر که انبوه مردم را در فواصل بسیار نزدیک به یکدیگر نشان می‌داد، فرافکن می‌کردند. بنابراین «گیلیگان» (۱۹۸۲) نتیجه گرفت: «چنین به نظر می‌رسد که مردان و زنان دلبستگی و جدایی را به شیوه‌های متفاوتی تجربه می‌کنند و هر یک از دو جنس خطری را ادراک می‌کنند که دیگری آن را نمی‌بیند: مردان در اتصال و ارتباط، زنان در جدایی» (ص ۴۲).

«گیلیگان» (۱۹۸۲) تفاوت‌های دیگری را نیز مورد بحث قرار داده است: برای زنان پرخاشگری با کیفیت روابط انسانی در هم تنیده شده است، و مراقبت فعالیتی است که دنیای اجتماعی را ایمنی بخشیده و از پرخاشگری، که در واقع برای آنها نشانه شکست رابطه است، جلوگیری می‌کند. برای مردان از سوی دیگر، جهان مکانی است که در همه جای آن خطر دیده می‌شود و همین امر مشکل ایجاد روابط را برجسته کرده و موجب گسیختگی روابط شده و به جدایی منجر می‌شود. «آهنگ هویت»^۱ نیز در زنان و مردان متفاوت است؛ برای زنان هویت در زمینه‌ای از روابط صمیمی و نزدیک و مراقبت است که تعریف می‌شود. در حالیکه برای مردان - اگرچه ممکن است از داشتن (یا حداقل آرزومندی برای) ارتباط‌های واقعی و هیجان‌های عمیق صحبت کنند - هویت در جدایی تعریف می‌شود، زنان و مردان در نوع «رویکردشان به قدرت نیز با یکدیگر متفاوتند: در حالیکه برای مردان جدایی قدرت را تعریف کرده و «خود» را قدرتمند می‌کند، زنان قدرت را در روابط نزدیک و صمیمیت می‌بینند. با در نظر گرفتن این تفاوتها شاید بتوان در این جمله باگیلیگان (۱۹۸۲) موافق بود که «جهان صمیمت که برای مردان آنچنان اسرارآمیز و خطرناک ظاهر می‌شود، برای زنان، در مقابل، بسیار منظم، منطقی و ایمن جلوه گر می‌شود.» (ص ۴۳).

اینک به نظر می‌رسد بتوان تفاوت‌های جنسی مشاهده شده در این مطالعه را راحت‌تر تعبیر و تفسیر کرد؛ داده‌هایی مانند تمایل بیشتر زنان در «نیمة متصل شده»^۲ مقیاس پیوستگی و ترجیح شوهران برای «نیمة جدا شده»^۳ در همین مقیاس، روابط قوی‌تر بین الگوی دلبستگی زنان و ساختار خانواده و روابط زناشویی آنها با یافته‌های «گیلیگان» همگرایی و هماهنگی قابل

ملاحظه‌ای داشته و پیشنهاد می‌کنند که زنان بیشتر از مردان تحت تأثیر روابط شخصی قرار می‌گیرند. تأیید دیگری بر این مدعا از این یافته تحقیق حاضر فراهم می‌شود که ناایمنی در شوهران تحت تأثیر عوامل غیروابسته به دلبستگی مانند سطح تحصیلات قرار داشت که در واقع بیشتر با پیشرفت مرتبط است تا روابط.

ممکن است این سؤال طرح شود که چرا تفاوت‌های جنسی مشاهده شده در این تحقیق در مقایسه با مطالعات گزارش شده از فرهنگ‌های غربی قوی‌تر است. شاید بدین دلیل که فرهنگ ایرانی بر تفاوت‌های جنسی تأکید بیشتری دارد.



یادداشت‌ها:

- | | |
|--|-----------------------------------|
| 1- Safe base | 2- Adult attachment |
| 3- Proximity-seeking | 4- Secure base effects |
| 5- Separation protest | 6- Bond |
| 7- Stroger/wiser criterion | 8- Reciprocity |
| 9- Bi-directional reinforcement | 10- Reciprocal interactions |
| 11- Process of matching | 12- Sexual behaviour system |
| 13- Sexual relationships | 14- Proximity-distance |
| 15- Individual survival | 16- Species survival |
| 17- Romantic and marital relationships | 18- Complex emotional dynamics |
| 19- An all-inclusive approach | 20- Dating couples |
| 21- Married couples | 22- Matching of attachment styles |
| 23- The Family Adaptability and Cohesion Evaluation Scale, Third version | |
| 24- Circumplex Model | 25- Disengaged |
| 26- Separated | 27- Connected |
| 28- Enmeshed | 29- Chaotic |
| 30- Flexible | 31- Structured |
| 32- Rigid | 33- Balanced types |
| 34- Mid-range types | 35- Extreme types |
| 36- Family satisfaction | 37- Marital Adjustment Test (MAT) |
| 38- Interpersonal perception | 39- Dissatisfaction |
| 40- Marital distress | 41- Well-adjusted group |
| 42- Maladjusted group | 43- Split-half |
| 44- Insecure- avoidant | 45- Insecure-anxious ambivalence |

- | | |
|-------------------------|-------------------------------|
| 46- One way ANOVA | 47- Cut-off point |
| 48- Flexible-connected | 49- Structured-separactd |
| 50- Stuctured-connected | 51- Repeated measure ANOVA |
| 53- Family closeness | 54- Intimacy |
| 55- Distance struggles | 56- Attachment control system |
| 57- Self-actualisation | 58- Self-expression |
| 59- Self-sacrifice | 60- Self-confidence |
| 61- Tone of identity | 62- Connected halves |
| 63- Separated halves | |

منابع:

- Ainsworth, M. D. S. (1991). Attachment and other affectional bonds across the life cycle. In C. M. Parks, J. Stevenson-Hinde & P. Marris (Eds.), *Attachment across the life cycle*. pp.33-51. London: Routledge.
- Ainsworth, M. S. D. (1982). Attachment: Retrospect and prospect. In C. M. Parkes & J. Stevenson-Hinde (Eds.), *The place of attachment in human behavior*. pp. 3-30. London: Tavistock.
- Ainsworth, M. S. (1989). Attachment beyond infancy: Meeting of the American Psychological Association (1988, Atlanta, Georgia). *American Psychologist*, 44, 709-716.
- Aylmer, R. C. (1989). The launching of the single young adult. In B. Carter & M. Megoldrick (Eds.) *The changing family life cycle*. pp. 191-208. Boston: Allyn and Bacon.
- Berman, W. H. & Sperlig, M. B. (1994). The structure and function of adult attachment. In M. B. Sperling & W. H. Berman (Eds.), *Attachment in adult*. pp. 1-28. NewYork: Guilford Press.
- Billings, A. (1979). Conflict resolution in distressed and nondistressed married couples. *Journal of Consulting and Clinical Psychology* 47, 368-376.
- Bowlby, J. (1982). Epilogue. In C. M. Parkes & J. Stevenson-Hinde (Eds.) *The place of attachment in human behavior*, pp. 310-314. London: Tavistock.
- Bowlby, J. (1988). *A secure base: Parent-child attachment and healthy human development*. NewYork: Basic Books.
- Brennan, K. A. & Shaver, P. R. (1995). Dimensions of adult attachment, affect regulation, and romantic relationship functioning. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 21, 267-283.
- Byng-Hall, J. (1990). Attachment theory and family therapy: A clinical view. *Infant Mental Health Journal*, 11, 228-236
- Byng-Hall, J. (1991). The application of attachment theory to understanding and treatment in family therapy. In C. M. Parkes, J. Stevenson-Hinde, & P. Marris (Eds.), *Attachment across the life cycle*. pp. 199-215. London: Routledge.
- Byng-Hall, J. (Ed.) (1995). *Rewriting family scripts*. NewYork: Guilford Press.
- Byng-Hall, J. & Stevenson-Hinde, J. (1991). Attachment relationships within a family system.

Infant Mental Health Journal, 12, 187-200.

- Caspi, A. & Elder, G. H. (1988). Emergent family patterns: The intergenerational construction of problem behaviour and relationships. In R. Hinde & J. Stevenson-Hinde (Eds.), *Relationships within families: Mutual influences*. Oxford: Oxford University Press.
- Cohen, D. A. , Silver, D. H. , Cowan, C. P. , Cowan, P. A. & Pearson, J. (1992). Working models of childhood attachment and couple relationships. *Journal of Family Issues*, 13, 432-449.
- Coleman, R. E. & Miller, A. G. (1976). The relationship between depression and marital maladjustment in a clinic population: A multitrait-multimethod study. *Journal of Consulting and Clinical Psychology*, 43, 647-651.
- Collins, N. L. & Read, S. J.(1990). Adult attachment working models and relationship quality in dating couples. *Journal of Personality and Social Psychology*, 58, 644-663.
- Crittenden, P. M. , Partridge, M. F. & Claussen, A. H. (1991). Family patterns of relationship in normative and dysfunctional families. Special Issue: Attachment and developmental psychopathology. *Development and Psychopathology*, 3, 491-512.
- Davies, P. T. & Cummings, E. M. (1994). Marital conflict and child adjustment: An emotional security hypothesis. *Psychological Bulletin*, 116, 387-411.
- Donley, M. G. (1993). Attachment and the emotional unit. *Family Process*, 32, 3-20.
- Feeney, J. & Noller, P. (1996). *Adult attachment*. London: Sage.
- Feeney, J. A. (1994). Attachment style, communication patterns and satisfaction across the life cycle of marriage. *Personal Relationships*, 1,333-348.
- Feeney, J. A. & Noller, P. (1990). Attachment style as predictor of adult romantic relationship. *Journal of Personality and Social Psychology*, 58,281-291.
- Feeney, J. A. , Noller, P. & Hanrahan, M. (1994). Assessing adult attachment, In M. B. Sperling & W. H. Berman (Eds.), *Attachment in adults*. pp. 128-152. NewYork: Guilford Press.
- Gilligan, C. (1982). *In a different Voice*. Massachusetts: Harvard University Press.
- Harrison, D. F. & Westhuis, D. J. (1989). Rating scales for marital adjustment. *Journal of Social Service Research*, 13, 89-105.
- Hazan, C. & Shaver, P. (1987). Romantic love conceptualized as an attachment process. *Journal of Personality and Social Psychology*, 52, 511-524.
- Heard, D. (1982). Family systems and the attachment dynamic. *Journal of Personality and Social Psychology*, 52,511-524.
- Hindy, C. G. & Schwarz, C.(1994). Anxious romantic attachment in adult relationships. In M. B. Sperling & W. H. Berman (Eds.), *Attachment in adults*. pp.179-203. NewYork: Guilford Press.
- Jacobson, N. S. (1989). The politics of intimacy. *Behavior Therapist*, 12, 29-32.
- Kirkpatrick, L. A. & Davis, K. E. (1994). Attachment style, gender, and relationship stability: A

- longitudinal analysis. *Journal of Personality and Social Psychology*, 66, 502-512.
- Levy, M. B. & Davis, K. E. (1988). Love styles and attachment styles compared: Their relations to each other and to various relationship characteristics. *Journal of Social and Personal Relationships*, 5, 439-417.
- Locke, H. J. & Wallace, K. M. (1959). Short marital-adjustment and prediction tests: Their reliability and validity. *Marriage and Family Living*, 21, 251-255.
- Marris, P. (1982). Attachment and society. In C. M. Parkes & J. Stevenson-Hinde (Eds.), *The place of attachment in adult life*. pp. 185-201. London: Tavistock Publications.
- Marvin, R. S. & Stewart, B. R. (1990). A family systems framework for the study of attachment. In M. T. Greenberg, D. Cicchetti, & E. M. Cummings (Eds.), *Attachment in the preschool years: Theory, research, and intervention*, pp. 51-86. USA: The University of Chicago.
- Mazaheri, M. A. (1997). *Attachment from a systemic perspective: A study of Iranian families*, Unpublished Ph.D. dissertation, London University.
- Minuchin, P. (1988). Relationships within the family: A systems perspective on development. In R. A. Hinde & J. Stevenson-Hinde (Eds.) *Relationships within families*, pp. 7-26. Oxford: Clarendon Press.
- Napier, A. Y. (1988). *The fragile bond*. New York: Harper & Row.
- Napier, A. Y. (1978). The rejection-intrusion pattern: A central family dynamic. *Journal of Marital and Family Therapy*, 4, 5-12.
- Olson, D. H. (1991). Commentary: Three-Dimensional (3-D) Circumplex Model and revised scoring of FACES III. *Family Process*, 30, 74-79.
- Olson, D. H., McCubbin, H., Barnes, H. L., Larsen, A. S., Muxen, M. J. & Wilson, M. A. (1983). *Families: What makes them work*. London: Sage.
- Pistole, M. C. (1994). Adult attachment styles: Some thoughts on closeness-distance struggles. *Family, Process*, 33, 147-159.
- Senchak, M. & Leonard, K. E. (1992). Attachment styles and marital adjustment among newlywed couples. *Journal of Social and Personal Relationships*, 9, 51-64.
- Shaver, P. R. & Brennan, K. A. (1992). Attachment styles and the Big-Five personality traits: Their connections with each other and with romantic relationship outcomes. *The Society for Personality and Social Psychology*, 188, 536-5453.
- Shaver, P. R. & Hazan, C. (1988). A biased overview of the study of love. *Journal of Social and Personal Relationships*, 5, 473-501.
- Simpson, J. (1990). Influence of attachment styles on romantic relationships. *Journal of Personality and Social Psychology*, 59, 971-980.
- Stevenson-Hinde, J. (1990). Attachment within family systems: An overview. *Infant Mental Health Journal*, 11, 218-227.
- Sullaway, M. & Christensen, A. (1993). Assessment of dysfunctional interaction patterns in

- couples. *Journal of Marriage and the Family*, 45, 653-660.
- Vandvik, I. H. & Eckblad, G. F. (1993). FACESIII and the Kvebaek Family Sculpture Technique as measures of cohesion and closeness. *Family Process*, 32, 221-233.
- Weiss, R. L. & Margolin, G. (1977). Marital conflict and accord. In A. R. Siminero, K. S. Calhoun, & H. E. Adams (Eds.), *Handbook for behavioral assessment*. New York: Wiley.
- Weiss, R. S. (1982). Attachment in adult life. In C. M. Parkes & J. Stevenson-Hinde (Eds.), *The place of attachment in human behavior*. pp. 171- 184. London: Tavistock.
- Weiss, R. S. (1986). Continuities and transformations in social relationships from childhood to adulthood. In W. W. Hartup & Z. R. Hillsdale (Eds.), *Relationships and development*. pp. 95-110. New Jersey: Lawrence Erlbaum.
- Weiss, R. S. (1991). The attachment bond in childhood and adulthood. In C. M. Parks, J. Stevenson-Hinde, & P. Marris (Eds.), *Attachment across the life cycle*. pp. 66-76. London: Routledge.
- Weiss, R. S. (1994). Foreward. In M. B. Sperling & W. H. Berman (Eds.), *Attachment in adults* pp.ix-xv. New York: The Guilford Press.
- West, M. L. & Sheldon-Keller, A. E. (1994). *Patterns of relating: An adult attachment perspective*. New York: Guilford.
- Wynne, L. C. (1984). The epigenesis of relational systems: A model for understanding family development. *Family process*, 23, 297-318.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی